

ما فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم

نمادها و نشانه‌هایی از: فرهنگ، تاریخ و تمدن ایران باستان

ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما...

گزارش: عزت‌الله فولادوند دورودی

AWN.

نشر توپم



به نام خداوند جان و خرد

ما

فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم

نمادها و نشانه‌هایی از:

فرهنگ، تاریخ و تمدن ایران باستان

به گزارش

عزت الله فولادوند دورودی



نشر یزسم

۱۳۹۹

سرشناسه	: فولادوند، عزت‌الله، ۱۳۱۷-
عنوان و نام پدیدآور	: ما فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم: نمادها و نشانه‌هایی از فرهنگ تاریخ و تمدن ایران باستان/به گزارش عزت‌الله فولادوند دورودی.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات برسم، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۳۸۲ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۳۸۰۲-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه، ص: ۳۷۴-۳۸۲.
عنوان دیگر	: نمادها و نشانه‌هایی از فرهنگ تاریخ و تمدن ایران باستان.
موضوع	: ایران — تمدن — پیش از اسلام
موضوع	: To 633 — Civilization — Iran
رده بندی کنگره	: DSR ۱۴۰
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۱
شماره کتبشناسی ملی	: ۶۲۱۶۸۹۱

کلیه حقوق کتاب محفوظ است.

ما فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم

نمادها و نشانه‌هایی از: فرهنگ، تاریخ و تمدن ایران باستان

به گزارش: عزت‌الله فولادوند دورودی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۱۳۸۰۲-۳

طراح جلد: راتاناز دهنادی

صفحه‌آرایی: معصومه ملک‌محمودی

تیراژ: ۳۰۰ نسخه چاپ: نخست

سال نشر: تابستان ۱۳۹۹

بها: ۱۱۰۰۰۰ تومان



✉ dinazdehadi@yahoo.com

☎ ۰۹۱۹۳۳۹۰۳۳۴

📠 ۰۹۱۹۳۳۹۰۳۳۴

میدان رسالت، خیابان هنگام، خیابان شهید قزوینی، پلاک ۶۶

تلفن: ۰۹۱۹۳۳۹۰۳۳۴-۷۷۲۰۷۰۹۴

فهرست مطالب

۹	۱. آخر شاهنامه
۱۵	۲. پیشگفتار
۲۱	۳. آسیا
۲۵	۴. ایران موقعیت جغرافیایی، مرزهای تاریخی و مرزهای فرهنگی
۲۸	۵. پیشینه سکونت در نجد ایران پیش از کوچیدن آریان‌ها به این سرزمین
۳۱	۶. فرهنگ و تمدن باستانی ایران، به گزارش فردوسی در شاهنامه
۳۶	۷. هوشنگ و کشف آتش و جشن سده
۳۸	۸. جمشید و کارهای او
۴۰	۹. کوچ آریاها به درون نجد ایران
۴۲	۱۰. نام ایران
۴۴	۱۱. خط
۴۹	۱۲. زبان
۵۷	۱۳. آثار ادبی ایرانیان باستان
۸۲	۱۴. توضیح
۸۴	۱۵. سرگذشت تاریخی زردشت
۱۰۹	۱۶. کوروش بزرگ
۱۶۶	۱۷. پادشاهی داریوش
۱۹۴	۱۸. آریوبرزن
۲۰۰	۱۹. رستم
۲۲۷	۲۰. آرش
۲۳۲	۲۱. سیلک
۲۴۷	۲۲. شهر سوخته

۲۵۳.....	تخت جمشید.....	۲۳
۲۶۸.....	ایوان مدائن.....	۲۴
۲۷۵.....	گندیشاپور.....	۲۵
۲۸۶.....	آیین مهر.....	۲۶
۳۰۲.....	نوروز.....	۲۷
۳۲۵.....	قالی ایران.....	۲۸
۳۴۵.....	قنات.....	۲۹
۳۶۸.....	پیوست در پیوند با تخت جمشید.....	۳۰
۳۷۴.....	کتابنامه.....	۳۱

هدیه ای ناچیز برای زنان و مردانی
که

ایران را
حاشانه دوست می دارند؛
به ویژه جوانان برومندان
کهن دیار باستانی





آخر شاهنامه

ما

فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم،
شاهدان شهرهای شوکت هر قرن،

ما

یادگار عصمت غمگین اعصاریم،

ما

راویان قصه‌های شاد و شیرینیم.

این شکسته چنگ بی‌قانون

رام چنگ چنگی شوریده رنگ پیر،

گاه گوئی خواب می‌بیند.

خویش را در بارگاه پر فروغ مهر

طرفه چشم انداز شاد و شاهد زرتشت،

یا پریزادی چمان سرمست

در چمنزاران پاک و روشن مهتاب می‌بیند.

روشنی‌های دروغینی

- کاروان شعله‌های مرده در مرداب -

برجبین قدسی محراب می‌بیند.

یاد ایام شکوه و فخر و عصمت را،

می‌سراید شاد

قصه غمگین غربت را؛

«هان، کجاست؟»

پایتخت این کج آئین قرن دیوانه؛

با شبان روشنش چون روز

روزهای تنگ و تارش، چون شب اندر قعر افسانه.

با قلاع سهمگین سخت و ستوارش.

با لئیمانه تبسم کردن دروازه‌هایش، سرد و بیگانه

هان، کجاست؟

پایتخت این در آئین قرن پر آشوب

قرن شکلک چهر.

بر گذشته از مدار ماه

لیک بس دور از قرار مهر.

قرن خون آشام

قرن وحشتناک‌تر پیغام.

کاندران با فضلۀ موهوم مرغ دور پروازی

چار رکن هفت اقلیم خدا را در زمانی برمی‌آشوبند.

هر چه هستی، هر چه پستی، هر چه بالائی

سخت می‌کوبند.

پاک می‌رویند.

هان، کجاست؟

پایتخت این بی آزر و بی آئین قرن

کاندران بی گونه‌ئی مهلت

هر شکوفه‌ی تازه رو بازیچه باد است.

همچنان که حرمت پیران میوه‌ی خویش بخشیده
عرصهٔ انکار و وهن و غدر و بیداد است.
پایتخت این چنین قرنی
کو؟

بر کدامین بی نشان قله‌ست،
در کدامین سو؟
دیدبانان را بگو تا خواب نفریید.
بر چکاد پاسگاه خویش، دل بیدار و سر هشیار
هیچشان جادوئی اختر
هیچشان افسون شهر نقرهٔ مهتاب نفریید.

بر به کشتی‌های خشم بادبان از خون،
ما، برای فتح سوی پایتخت قرن می‌آییم.
تا که هیچستان نه توی فراخ این غبارآلود بی غم را
با چکاچاک مهیب تیغ‌هامان، تیز
غرش زهره‌دران کو سهامان، سهم
پرّش خارا شکاف تیرهامان، تند
نیک بگشاییم.

شیشه‌های عمر دیوان را
از طلسم قلعهٔ پنهان، ز چنگ پاسداران فسونگرشان
جلد بر باییم.
بر زمین کوییم.

ور زمین - گهوارهٔ فرسوده آفاق -
دست نرم سبزه‌هایش را به پیش آرد،

تا که سنگ از ما نهان دارد،
چهره‌اش را ژرف بشخاییم.

ما

فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم.
شاهدان شهرهای شوکت هر قرن.

ما

یادگار عصمت غمگین اعصاریم.

ما

روایان قصه‌های شاد و شیرینیم.
قصه‌های آسمان پاک.

نور جاری، آب.

سردِ تاری، خاک.

قصه‌های خوش‌ترین پیغام.

از زلال جویبار روشن ایام.

قصه‌های بیشه‌ انبوه، پشتش کوه، پایش نهر.

قصه‌های دست گرم دوست در شب‌های سرد شهر.

ما

کاروان ساغر و چنگیم.

لولیان چنگمان افسانه گوی زندگیمان، زندگیمان شعر و افسانه.

ساقیان مست مستانه

هان، کجاست،

پایتخت قرن؟

ما برای فتح می‌آییم.
تا که هیچستانش بگشاییم...

این شکسته چنگ دلتنگ محال‌اندیش،
نغمه‌پرداز حریم خلوت پندار،
جاودان پوشیده از اسرار،
چه حکایت‌ها که دارد روز و شب با خویش.
ای پریشانگوی مسکین؛ پرده دیگر کن.
پوردستان جان ز چاه نا بردار در نخواهد برد.
مُرد، مُرد، او مُرد.
داستان پور فرخزاد را سر کن.
آن که گویی ناله‌اش از قعر چاهی ژرف می‌آید.
نالد و موید.
موید و گوید:
«آه، دیگر ما
فاتحان گورِ پُشت و پیر رامانیم.
بر به کشتی‌های موج بادبان از کف.
دل بیادِ برّه‌های فرّهی در دشت ایام تهی، بسته.
تیغ‌هامان زنگ خورد و کهنه و خسته.
کوس‌هامان جاودان خاموش.
تیرهامان بال بشکسته.

ما

فاتحان شهرهای رفته بر بادیم.

با صدائی ناتوان تر زانکه بیرون آید از سینه،
 راویان قصه‌های رفته از بادیم.
 کس به چیزی یا پیشیزی بر نگیرد سکه‌هامان را.
 گویی از شاهی ست بیگانه.
 یا ز میری دودمانش منقرض گشته.
 گاه گه بیدار می‌خواهیم شد زین خواب جادویی،
 همچو خواب همگنان غار،
 چشم می‌مالیم و می‌گوئیم: آنک، طرفه قصر زرنگار صبح شیرین کار.
 لیک بی مرگ است دقیانوس.
 وای، وای، افسوس.»

تهران - مهر ۱۳۴۹

مهدی اخوان ثالث. م. امید



پیشگفتار

هدف از نوشتن این کتاب، جست‌وجو و سرکشی است به گوشه و کناره‌های تاریخ باستانی ایران زمین؛ که در جای جای خود اندوخته‌هایی برای آیندگان به یادگار گذاشته است؛ کمیاب، بی‌مانند و پر ارج و فخرآمیز؛ که گزارش، نمایش و یاد کردشان، شاید برای آنان که سده‌هاست ناخواسته، از فرهنگ و تاریخ و منش و هویت ملی خود جدا افتاده و از این روی در گردابی از اوهام و خواب و خیال و خودباختگی جا خوش کرده‌اند؛ تلنگر یا انگیزه‌ای باشد در جهت بیداری و آگاهی و باز آمدن به خویشتن.

همچنین روزنه‌ای کوچک بوده باشد؛ در برابر دیدگان مشتاق جوانانی که اندیشه‌آب و نان فرصت نمی‌دهد؛ با بررسی و بهره‌مندی از کتاب‌ها و مجله‌ها و کتابخانه‌های گوناگون، چشم‌اندازی زلال، از تاریخ و فرهنگ و مدنیت نیاکان خود، پیش رو داشته باشند و گذشته را چراغ راه آینده کنند و با نگاهی بازتر و روشن‌تر، گذشته، اکنون و آینده‌زادگانشان را بنگرند.

بدین منظور، این کتاب در بردارنده‌گزینه‌هایی است گواه و گویای جنبه‌های گوناگون فرهنگ و تاریخ و مدنیت ایران و ایرانیان. بدین صورت که:

- از دیدگاه فرهنگ اساطیری: کیومرث، تهمورث، هوشنگ و جمشید پیشدادی در آن جا دارند؛

- از منظر حماسی-اساطیری: رستم و آرش.

- در زمینه تاریخی: زرتشت، کوروش، داریوش و آریوبرزن.

- از نگاه آئینی-سنتی: میترائیسم و نوروز

- دست آخر به لحاظ فرهنگ مادی و ملموس: سیلک، شهر سوخته، تخت‌جمشید و

دانشگاه گندیشاپور و ایوان مدائن و قنات و قالی ایران از آن زمره‌اند.

اینجا می‌باید گفته شود که: صاحب این قلم، خود را نویسنده، یا مؤلف این کتاب نمی‌داند؛ زیرا موضوعات و مطالب مطرح در آن بیشتر برگرفته‌هایی است زائیده اندیشه و زبان و قلم تاریخ‌پژوهان و ایران‌شناسان و باستان‌شناسان گذشته و معاصر ایران و غیر ایرانی مانند: فردوسی سترگ، علی‌اکبر دهخدا، حسن پیرنیا، عباس اقبال آشتیانی، ملک‌الشعراى بهار، علی‌اکبر سیاسی، پرویز ناتل خانلری، احسان یارشاطر، ذبیح‌الله صفا، عبدالحسین زرین‌کوب، محمدجواد مشکور، احمد تفضلی، مهرداد بهار، زاله آموزگار، امیرحسین آریانپور، اردشیر خدادادیان، الهه کولایی، محمد محمدی‌ملایری، مرتضی راوندی و... ویل دورانت، رومن گیرشمن، ریچارد نلسون فرای، ولادیمیر گریگوریوویچ لوکونین، کلمان هوار، تاگور و اقبال لاهوری و...

صد البته باید گواهی داد و نوشت که: آنچه در این مجموعه به نام «نمادها و نشانه‌های برجسته‌ی تاریخ و فرهنگ و مدنیت ایران باستان فراهم آمده و تدوین شده است نمی‌تواند همه‌ی عناصر و پدیده‌های فرهنگ غیر مادی و مادی این سرزمین پهناور و دیر سال را در بر داشته باشد. بلکه گزیده‌ای است اندک از گذشته‌ای بس پر بار و گرانمایه و گسترده در کارنامه‌ی این تاریخ و تمدن، نزدیک به شصت، هفتاد هزار سال پیش از این؛ آثار زندگی انسان غارنشین بر بدنه‌ی غارهای زاگرس و کوه‌های بختیاری «تنگ پَیْدَه» وجود دارد؛ و ساخت چرخ و کوره‌ی ذوب فلز و سفالگری و ضرب سکه و راه‌سازی و پست. همچنانکه نخستین باغ‌ها یا فردوس و پردیس‌ها، و شهرهای کهن مانند: هگمتانه، و صد دروازه و تیسفون در آن به ثبت رسیده است.

و در آن کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌های طاق بستان و پاسارگاد و تخت‌جمشید و نقش رستم و بیستون دیده می‌شود و هزاران خشت نگاشته به خط میخی در کاخ‌های تخت‌جمشید بایگانی شده است و افزون بر این‌ها، گوشه‌ای از این طومار دراز دامن خبر می‌دهد از خروارها کتاب انبار شده در، جی «شهر اصفهان» مربوط به روزگار تهمورث، نوشته بر پوست درخت «توز» آن هم «با خطی که نه کسی آن را شناخت و نه دانست که در آن اوراق چه نوشته.»^۱ بر این کارنامه، سیمرغ اساطیری و سرو کاشمر سایه افکن است و در گستره‌ی آن کسانی

حضور دارند، همانند: زال زر، کیخسرو، اسفندیار، و در پی آنان، دلاور پارتی «اشک، یا ارشک اول» چهره می‌نماید که با چابک‌سواران خویش به سال ۲۵۰ پ. م. جانشینان اسکندر گجستک، یعنی سلوکی‌ها را دلیرانه از پهنه‌ی ایران بیرون می‌راند و پادشاهی اشکانیان را پی می‌افکند.

از این پس از اردشیر بابکان و شاپور دوم و خسرو انوشیروان نام برده می‌شود و نامدارانی مانند: مانی و مزدک، و بزرگ مهر حکیم و برزویه‌ی طبیب، آن که کلیله و دمنه و شطرنج و شماری کتاب علمی را از هند به ایران ارمغان آورد.

این سرمایه‌ی انبوه و ارجمند، که نموده‌ایی از آن را «نمادها و نشانه‌های فرهنگی و ملی نامیده‌ایم، کارکرد و تاثیر ژرف و گسترده‌اش بر فرهنگ و تمدن یونان - مادر و زاینده‌ی دانش و فلسفه و فن‌آوری مغرب زمین - را می‌توان در آثار باستان‌شناسان و تاریخ‌پژوهان و ایران‌شناسان بزرگ معاصر پی گرفت و گواهی و گزارش داد، بنگرید به نوشته‌ها و یافته‌های زیرین:

«مع‌هذا در زمان سلطنت اردشیر، قرابت حقیقی فرهنگی بین ایران و یونان برقرار شد و این قرابت موجب گردید بعضی تحولات در کارهای هنری زمان وی ایجاد شود. مورخان و دانشمندان یونانی در مصر، بابل و ایران مسافرت می‌کردند و تاریخ، مذاهب و علوم شرقی را فرا می‌گرفتند و می‌شناساندند. این دوره عصری است که «هرودوتوس» کتاب «گردش جهان» خود را تألیف کرد، و تصور می‌رود که «ذی‌مقراطیس» اگر با دانشمندان بابل تماس نداشت، نمی‌توانست فرضیه‌ی اتم خود را پدید آورد.» [رومن گیرشمن]^۲

و: «هخامنشیان از لحاظ فرهنگ مادی، و معتقدات دینی و فرهنگ معنوی، نخستین کسانی بودند که صور و افکار را بین شرق و غرب مبادله کردند. آنان تقرب این دو جهان را با تمدن‌های آنان تحقق دادند، و بدین وجه برای آینده، طریقی را که جهان ایرانی می‌بایست در آن رهسپر گردد، هموار کردند.» [گیرشمن]^۲

و: «یونانیان در زمینه‌ی پزشکی و ضوابط و مقررات آن از ایرانیان و عیلامیان تقلید و اقتباس کرده‌اند.» [اردشیر خدادادیان].^۴

و: «مسافرت افلاطون به مصر معروف است؛ و ظاهراً این حکیم که وقتی آکادمی خود را گشود، درش را از جانب شرق ساخت؛ در اعتقاد به یک روح شرّ که همزمان با روح خیر، در عالم حکومت می‌کند. از تعالیم زرتشت متأثر است [...] و حتی، هم ارسطو - قبل از تماس با اسکندر - با آسیای صغیر و شرق مربوط بود، هم ابقوریان و رواقیان، در چنین احوالی، که می‌تواند تمدن و فرهنگ یونانی را یک ابتکار نبوع خالص یونانی بخواند؟ حتی خود یونانی‌های قدیم در بسیار جاها خویشتن را مرهون شرق دانسته‌اند.» [دکتر عبدالحسین زرین‌کوب]^۵

به سخنان سنجیده‌ی دکتر زرین‌کوب این توضیح را نیز باید افزود که فرهنگ و تمدن مورد اخذ و اقتباس و بهره‌مندی فیلسوفان و دانشمندان یونانی که از آن به فرهنگ مشرق زمین تعبیر می‌شود، در آن روزگاران فرهنگی بوده است پرورده و برآمده در درون مرزهای فرمانروایی هخامنشیان، که به دست کوروش و داریوش و خشایارشا از در آمیختن تمدن بابلی، عیلامی، ایونی، فنیقی، ایرانی و مصری و هندی پدید آمده است.

و: «داریوش بزرگ، بیش از خود یونانیان به ایجاد دموکراسی در مستعمره‌نشینان آسیای صغیر، شهر - دولت‌های یونانی می‌کوشیده است. او کمک به پیشوایان دموکراسی و استقرار دموکراسی را در شهرهای یونانی نشین در نظر داشت. این سیاست را رسماً «ماردونیوس» فرمانده ایرانی ارتش، مأمور این جنگ در ۴۹۲ پ.م. اعلام داشت. نمایندگان آتنی‌های طرفدار دموکراسی به ماردونیوس خاک و آب که نشانه‌ی تسلیم بود، وعده دادند؛ ولی دشمنان این وعده را نپذیرفتند، داریوش به ماردونیوس دستور داد، حکومت جابران - تیران‌ها - را بر هم زده و دولت‌های دموکراسی را بشناسد.» [دکتر سیدتقی نصر]^۶

و: «فیثاغورث مدت‌ها در آسیای صغیر و در بابل تحصیل کرده و با پیروان زرتشت تماس داشته، افلاطون چند سالی در مصر و فنیقیه گذرانده و بعضی او را از پیروان زرتشت می‌دانند. «اودوکس» چندین سفر به خاورمیانه برای گردآوری اطلاعات درباره‌ی پزشکی و ریاضی و ستاره‌شناسی رفته، و خشایارشا، چند معلم مغ و کلدانی برای تربیت فرزندان «پرتاگوراس» فیلسوف گماشته، و سولون، قانون‌نویس مشهور آتن، ابتدا خود سال‌ها در خاورمیانه تحصیل کرده و معتقد بوده است که: «روشنفکر در خاورمیانه پیدا می‌شود.» سقراط به آیین زرتشت آشنا و با پیروان این آیین در تماس بوده است.» [دکتر سیدتقی نصر]^۷

اما برتر از همه‌ی این موضوعات، بهتر آن از کوروش بزرگ، انسان برتر و فرمانروای یگانه‌ی دنیای باستان یاد کنیم؛ به واسطه‌ی ویژگی‌های پسندیده و کنش و منش یک پیشوا و رهبر خردمند تا به امروز همانندی برایش دیده و شنیده نشده است.

خردمند مردی که نخستین امپراتوری پهناور جهان را، در بردارنده‌ی ملیت‌ها و اقوام گوناگون با زبان‌ها، آیین‌ها، باورها و آداب و عادات متفاوت، بر پا داشت، و با کاربرد قانون‌هایی مبتنی بر آزادی، برابری، دادگری، صلح و آشتی و گذشت و همزیستی و مدارا، در کنار هم نشانده، و اجازه نداد هیچ یک از کارگزاران یا زورمندان نسبت به شهروندان قلمرو گسترده‌ی فرمانروایی او کمترین ستمی روا دارند.

سرانجام نگرش و غوطه‌وری در دریای چنین فرهنگ و مدنیتی است که هگل فیلسوف بزرگ سده‌ی نوزدهم آلمان را بر آن داشت که پس از بررسی و کندوکاو تاریخ جهان بگوید: «حرکت تاریخی در ایران آغاز شده است؛ در صورتی که تاریخ در کشور چین و هندوستان در حال سکون به سر برده است. ما با تاریخ ایران وارد روابط تاریخی می‌گردیم. ایران به کرات دستخوش تحولات و تغییرات تاریخی بوده است. همین تحولات و تغییرات بیانگر وضعیت حیات تاریخی هستند. چین و هندوستان دو کشوری هستند که فی نفسه بدون آگاهی، به تاریخ تعلق دارند؛ در صورتی که در تاریخ ایران برای اولین بار نوری طلوع می‌کند که در تاریخ می‌درخشد و سبب روشنی امور تاریخی می‌گردد؛ زیرا درخشش زرتشت امری است که متعلق به حیطه آگاهی است و آگاهی نیز امور را روشن می‌سازد. به بیانی دیگر، در دین زرتشت آگاهی در رابطه با امور تاریخی قرار می‌گیرد.

ما در سرزمین ایران وحدتی برجسته را به صورت جوهری کلی می‌بینیم که امر فردی و ویژه را در بر دارد ولی آنها را برای خود آزاد می‌گذارد؛ و آن نوری است که آشکار می‌سازد که امور برای خویش (Fursich) چه می‌باشد. غایت حاکم بودن این وحدت بر افراد، فقط آن است که آنها را به تحرک و ادار سازد تا قدرتمند شوند و نقش و سهمی را که در تاریخ دارند توسعه دهند و تقویت کنند و به آن اعتبار بخشند. [...]

اصل توسعه با تاریخ ایران آغاز می‌شود. تاریخ ایران سرآغاز واقعی تاریخ جهان است زیرا

علاقه کلی روح در تاریخ این است که به درون خود بودن (insichsein) بی نهایت فاعلیت (subjektivitat) خویش نایل شود و از طریق تقابل و تضاد مطلب همانند تضاد نور با تاریکی، به آشتی (versohnung) با خود نایل گردد. [...]^۸

سخن آخر این است که: جستار و نوشتار ما، نمادها و نشانه‌های تاریخ و فرهنگ ایران را تا فروپاشی شاهنشاهی ساسانی (۶۵۲-۲۱۱ پس از میلاد) در بر دارد و به پایان می‌آید.

کرج - دوم آذرماه ۹۸

عزت الله فولادوند دورودی



پی‌نوشت‌ها

۱. فرهنگ ایران زمین پیش از اسلام و آثار آن در تمدن ایرانی و ادبیات عربی، دکتر محمد محمدی ملایری، توس، ۱۳۹۴، ص ۶۳
۲. ایران از آغاز تا اسلام، تألیف ر. گیرشمن، ۱۳۳۶، ص ۲۲۰.
۳. نقش فرهنگ جهانگرای ایران، در زلال آینه‌ی تاریخ، عزت‌الله فولادوند دورودی، صص ۱۱۹-۱۲۰
۴. همان، ص ۱۲۰
۵. همان، ص ۱۲۰
۶. همان، ص ۱۲۱
۷. همان، ص ۱۲۲
۸. کتاب فلسفه هگل، دکتر ابوالقاسم ذاکرزاده، صص ۲۸۵-۲۶۰



آسیا

آنچه در این نوشتار از جهت‌هایی مورد بررسی است مربوط می‌شود به اوضاع و احوال برخی نژادها، ملت‌ها، تیره‌ها و سرزمین‌هایی که از دور دست‌های تاریخ بر پهنه و پیکره‌ی آسیای کهن جا داشته و دارند. از این روی در پیوند با این بزرگ‌ترین قاره‌ی سیاره زمین باید گفت: آسیا، بنا بدانچه در «لغت‌نامه‌ی دهخدا» در مدخل و پانویشت مربوط به آن از قول ابوریحان بیرونی و یاقوت ثبت شده، واژه‌ای است یونانی، با این توضیح که برخی گفته‌اند: «آسیا در اصل واژه‌ای است ایرانی، برگرفته از «آس»، - نام قبیله‌ای آریایی‌نژاد، ساکن فققاز-»^۱

نادر بیات در پژوهش خود بدین نتیجه می‌رسد که: «آسیا نامی است باستانی که ممکن است از زبان آشوری‌ها اقتباس شده باشد. زیرا واژه asu در زبان آشوری به معنای «شرق» است. پاره‌ای نیز بر این عقیده هستند که آسیا نامی بومی بوده، و ابتدا بر دشت‌های (افسوس) اطلاق می‌شد و به تدریج معنای گسترده‌تری یافت، تا شامل آناتولی - آسیای صغیر - گردید که یونانیان آن جا را، آناتولیا [=طلوع خورشید] می‌نامیدند؛ و سپس این اسم تمامی قاره آسیا را فراگرفت.»^۲

آسیا از منظر جغرافیایی، در شمال شرقی کره‌ی زمین جا دارد؛ و مرزهای طبیعی آن، از شمال و جنوب و مشرق و مغرب، به ترتیب عبارت است از: اقیانوس منجمد شمالی، اقیانوس هند، اقیانوس کبیر، دریای سرخ (احمر)، مدیترانه (بحر روم)، دریای سیاه و قاره اروپا. مردمی را که پیش از تاریخ در بخش پهناور باختری آن به سر می‌برده و نیروهای طبیعت را می‌ستوده «آسیانی» می‌گویند.

در روزگار ما گستره آسیا تقسیم می‌شود به:

«- آسیای شرقی، شامل چین، کره، ژاپن، هندوچین.

- آسیای صغیر، یا آناتولی در بردارنده ارمنستان و ترکیه.

- آسیای غربی شامل ترکیه، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین اشغالی، عراق، ایران، عربستان سعودی، یمن، کویت، امارات متحده عربی، قطر و عمان را نیز باید به این کشورها افزود،
[مؤلف]

- آسیای مرکزی شامل: کشورهای مغولستان، ترکمنستان، ایران، افغانستان و تبت.^۳

به جز تقسیم‌بندی یاد شده، در اواخر سده نوزدهم، زمین‌شناسی اتریشی در پیوند با کار علمی خود از ترکیب دو واژه «آسیا» و «اروپا» اصطلاح «اوراسیا» را پدید آورد؛ که در آغاز سده بیست و یکم «شورای آتلانتیک ایالات متحده آمریکا» آن را به صورت «اوراسیای مرکزی» در آورد و معنای سیاسی و بین‌المللی بدان بخشید و برای نامیدن بخش‌های گسترده‌ای از آسیا و اروپا به کار گرفت که «از غرب به دریای سیاه، از شرق به غرب چین، از شمال به روسیه و از جنوب به ایران، پاکستان و افغانستان محدود می‌شود» و ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان، آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و فدراسیون روسیه را نیز در بر می‌گیرد.^۴

آسیای مرکزی که در کنار صحراهای خشک و نیمه بیابانی، چراگاه‌ها و سبزه‌زارانی دارد پر آب و علف مناسب زندگی چادرنشینی اقوام گله‌دار و صحرانورد، در سده‌های هفتم و سوم پیش از میلاد زیستگاه قبایل آریایی نژاد سکایی و فارسی بوده است.^۵

این قاره باستانی، با وسعتی بالغ بر ۴۵ میلیون کیلومتر مربع و شرایط اقلیمی و آب و هوایی گوناگون و متفاوت، نه تنها پرجمعیت‌ترین قاره جهان به شمار می‌آید؛ بلکه هیمالیا سرسخت‌ترین و سرکش‌ترین کوه‌ها، و اورست برترین قله‌ها، و پامیر بلندترین بام جهان را در آغوش دارد.

آسیا، از یک سو، سرزمین سترگ شگفتی‌ها و حیرت‌آفرینی‌هاست، آن هم به سبب ارزش‌ها و معیارهای والا و پذیرفته شده‌ی مدنی، فرهنگی، اجتماعی و انسانی دنیای پیشرفته امروزی، تا بدانجا که تاریخ‌پژوهی بلند آوازه مانند ویل دورانت «گاهواره تمدن جهان» لقب می‌دهد؛ زیرا در پرتو خرد و اندیشه و آرمان‌های جهانگردی فرزندان نیک اندیش خود: زرتشت،

کوروش، داریوش، بودا، کنفوسیوس، زکریای رازی، ابوریحان بیرونی، پور سینا، فردوسی، خیام، سعدی، مولوی، حافظ، مهاتما گاندی، تاگور، مریم میرزاخانی و بسیاری از دودمان دانش و هنر و فرزاندگی، کاخ مدنیت و فرهنگ ساکنان سیاره زمین را پی افکنده است! و از سوی دیگر مایه شرمساری و سرافکندگی و ننگ و نفرت و نفرین‌های ابدی است؛ به علت زایش و پرورش خون‌آشامانی سنگدل و تمدن سوز مانند چنگیز، آتیلا و تیمور و... تشنگان خون و آتش، ویرانی و مرگ، دشمنان فرهنگ و آبادانی، درندگانی که «رنه گروسه» در مقدمه کتاب خود بدین‌گونه از آنان یاد می‌کند:

«آتیلا، چنگیزخان و تیمور و... نام آنها در تمام حافظه‌ها منقوش و در خاطره‌ها مرکوز است [...] این بدویان ناگهان در بحبوحه تاریخ تمدن پدیدار می‌شوند و در مدت چند سال، دنیای روم و دنیای ایران و دنیای چین را به تلی از خرابه و ویرانه مبدل می‌سازند. فرا رسیدن آنها، عوامل محرکه آنها و معدوم شدنشان، چنان به نظر، بیان ناپذیر می‌آید، که حتی تاریخ تحقیقی مثبت نیز می‌خواهد پندار مؤلفین قدیم را بپذیرد که می‌گفتند این اقوام بلائی خدایی هستند که برای مجازات و تنبیه مدنیت‌های قدیم فرستاده شده‌اند.»^۶

جای بسی شگفتی است که در این روزگار، همچنان در گوشه و کنار جهان، سوداگرانی پیدا می‌شوند خردباخته و فتنه‌انگیز، که به جست‌وجوی نیا و نام و نشان گمشده، رشته گسسته نژاد و نسب خود را به «تبار خونین» آتیلا و چنگیز و تیمور و تاتار پیوند می‌زنند و از خویشاوندی و همخونی با قبیله‌هایی این چنین فرهنگ ستیز و تمدن برافکن به خود می‌بالند و احساس غرور و برتری می‌کنند و بدین اعتبار خون‌آلود داعیه کشورستانی در سر می‌پرورانند.

این گروه اندک شمار و شناخته شده، در جهت اثبات پیشینه نداشته خود، و انکار اصالت و حقانیت تاریخی دیگر ملت‌های باستانی، از سر هم کردن اسنادی بی‌بایه، و جعل تاریخ پروایی ندارند و به خود اجازه می‌دهند، زبان را تنها عنصر و ابزار شناخت هم‌خونی و هم نژادی انسان‌ها به شمار آورند و با دستاویزی این چنین سست و غیر منطقی، همه اقوام هم زبان اما دارنده ریشه و تبار و مدنیت و تاریخ و فرهنگ و خوی و خصلت‌های گوناگون را، که

هزاره‌هاست در کشورهای مستقل خود به سر می‌برند، زیر علم فرقه‌های جدایی‌طلب فرا خوانند؛ تا ساکنان بی‌سرانجام آرمان شهری باشند ساخته و پرداخته احلام و رؤیاهای پریشان آنان، که پرداختن به کارکرد تباه تاریخی‌شان بیرون از موضوع کتاب ما خواهد بود.



پی‌نوشت‌ها

۱. لغت‌نامه دهخدا، جلد ۱
۲. مهاجران توران زمین، نادر بیات، ۱۳۷۰، ص ۲۷۵
۳. فرهنگ معین، جلد ۵، اعلام، مدخل آ. ب
۴. سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی، دکتر الهه کولایی طبرستانی، ۱۳۹۴، ص ۷
۵. تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی «یونسکو»، بخش اول از جلد دوم، ۱۳۷۵، ص ۱.
۶. امپراطوری صحرانوردان، رونه گروسه، ۱۳۷۹، ص ۱ از مقدمه